جلسه 780

یکشنبه 09/07/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به روایاتی بود که از آن روایات استفاده شده بود عدم حجیت خبر ثقه، که عمده آن صحیحه ابن ابی یعفور بود: إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله والا فالذی جاءکم اولی به.

خلاصه عرض ما راجع به این صحیحه این است که اگر مراد از این صحیحه استنکار صدور حدیثی باشد که شاهدی از قرآن و سنت قطعیه بر آن نیست، با توجه به اینکه یقینا از ائمه مخصصات قرآن صادر شده است، باید این حدیث را توجیه کرد، یا حمل بر تقیه کرد، یا حمل کنیم حدیثی که شاهدی از قرآن و سنت قطعیه ندارد بگوئیم یعنی حدیثی که مخالف با مزاج و روح قطعی قرآن است. شاهد وشبیهی در قرآن و سنت قطیعه ندارد یعنی با یک سری احکام سازگار نیست، به دین نمی خورد این حرف. مثل اینکه ترغیب کند به ظلم، این با دین اسلام که منادی عدالت است نمی خورد. اینجور توجیه کنیم.

اما اگر مراد از این صحیحه ابن ابی یعفور نفی حجیت باشد برای خبری که شاهدی از کتاب و سنت ندارد، که البته ما این را استظهار نکردیم خلافا للسید الصدر، ما احتمال می دهیم بلکه بعید نمی دانیم که مفاد این صحیحه استنکار صدور باشد، که این حدیثی که شاهدی ندارد سزاوار ما نیست بلکه سزاوار کسی است که این حدیث را نقل کرده است، اما اگر گفتیم ظاهرش این است که می گوید حجت نیست این حدیثی که شاهد از کتاب و سنت قطعیه ندارد، ما عرض کردیم یا شاهد را به معنای موافق می گیرید، می گوئید خبری که موافق و دلیل ظاهری از قرآن آن را تأیید نکند اعتبار ندارد، این معنایش نفی حجیت خبر ثقه است. آنوقت شامل خود همین صحیحه ابن ابی یعفور هم می شود، چون خودش هم خبر واحدی است که لایفید العلم.

اینکه ما بیائیم بگوئیم خب این صحیحه مدلول تضمنی اش این است که بقیه خبرهای ثقات حجیت نیستند، یک مدلول تضمنی اش هم این است که من هم حجت نیستم، خب این مدلول تضمنی دوم که من هم حجت نیستم، این محال است حجت بشود، چون حجت بشود صحیحه ابن ابی یعفور برای اینکه بگوید من حجت نیستم این لغو است، جعل حجیت که اثرش تعبد به عدم حجیت است این محال است. ولی آن مدلول تضمنی اول که سائر خبرهای واحد حجت نیستند آن مدلول از حجیتش محال لازم نمی آید. این مطلب ثبوتا اگر معقول هم باشد اما اثباتا قابل اثبات نیست. به چه دلیل این صحیحه ابن ابی یعفور حجت بشود برای نفی حجیت سائر خبر های واحد؟

اگر استدلال می کنید به ادله حجیت خبر ثقه، آنوقت معنایش این است که دلیل حجیت خبر ثقه فقط خبر ابن ابی یعفور را حجت می کند در این دنیا، تخصیص اکثر مستهجن مورد واضحش همین است که دلیل حجیت خبر ثقه به وسیله این صحیحه ابن ابی یعفور تخصیص بخورد بگوید غیر از این صحیحه بقیه اخبار ثقات هیچکدام حجت نیستند. این مستهجن است.

اگر می گوئید ما استدلال می کنیم به سیره عقلائیه بر حجیت این صحیحه ابن ابی یعفور، و این صحیحه ابن ابی یعفور می گوید من ردع می کنم از سیره عقلاء بر حجیت بقیه خبرهای ثقه.

خب این حرف درستی نیست، برفرض همچنین سیره ای داشته باشیم بر حجیت خبر ثقه، خب سیره بر این است که مضمون یک خبر را دربست عمل کنید. مضمون صحیحه ابن ابی یعفور این نبود که سائر اخبار الثقات لیس بحجة، بلکه مضمونش این بود که خبر الواحد لیس بحجة. ما داریم این مضمون را تجزئه می کنیم، تجزئه اش می کنیم به دو تا مدول تضمنی. کجا سیره عقلائیه این کار را می کنند که بیایند بگویند این مضمون صحیحه ابن ابی یعفور که می گوید خبر واحد حجت نیست (بنا بر استظهار این معنا از این صحیحه) منحل می شود به دو مطلب: یکی اینکه سائر خبرهای واحد حجت نیست، ما این را اخذ می کنیم، اما این مدلول تضمنی که من هم حجت نیستم این محال است به آن اخذ کنیم. خب این یک مضمون کلی داشت، آن را تجزئه کنیم به دو تا مضمون یک مضمونش را حجت بدانیم، کدام سیره عقلاء همچنین کاری می کند؟ ما اصلا همیچنین سیره عقلائیه نداریم. پس اصلا این صحیحه ابن ابی یعفور حجیتش مشکل اثباتی دارد. برفرض مشکل ثبوتی نداشته باشد که ما بگوئیم حجت بشود این صحیحه ابن ابی یعفور در این مدلول تضمنی اش که سائر خبرهای واحد حجت نیستند، چون می گوید باید موافق از قرآن داشته باشند، خب اگر موافق از قرآن داشته باشند که دیگر نیازی که به حجیت اینها نیست. اینکه مضمون صحیحه ابن ابی یعفور نیست، ما تجزئه کردیم این مضمون را به این مطلب، و از تجزئه در مضمون صحیحه ابن ابی یعفور این را به دست آوردیم. کی سیره عقلاء می آید یک مضمون واحد را تجزئه می کند به دو جزء به نحو تجزئه تحلیلی، تحلیل می کند خبر واحدی را که موافق قرآن نیست حجت نباشد وتجزئه می کند به دو جزء، می گوید راجع به خود صحیحه ابن ابی یعفور محال است حجت باشد، پس حجت است نسبت به بخشی از مضمون تحلیلی اش که عدم حجیت سائر خبرهای واحد هست. همچنین کاری در میان عقلاء و در سیره عقلاء ما سراغ نداریم.

سؤال وجواب: ابن ابی یعفور دارد قضیه حقیقیه می گوید، قضیه خارجیه نمی گوید تا مثل کل خبری کاذب باشد.

اما اینکه آقای سیستانی وآقای صدر آمدند شاهد را به معنای شبیه ونظیر گرفتند، وخلاصه فرمایش آقای سیستانی این بود که این صحیحه ابن ابی یعفور می گوید: اگر حدیثی شاهدی از قرآن یعنی مؤیدی از قرآن بر طبقش بود ما راجع به این حرفی نمی زنیم، یعنی طبق شرائط عمل می کنیم، یعنی اگر خبر ثقه بود عمل می کنیم. ولی اگر مؤیدی از قرآن یا سنت قطعیه بر طبق آن نبود، نخیر این اعتبار ندارد. خبر واحد واجد سائر شرائط حجیت که یکی اش وثاقت راوی است باید یک شرط زیادتری هم برایش إعمال بشود و هو وجود مؤید له من الکتاب و السنة القطعیة.

این هم عرض کردیم که لم یقل بذلک احد والا لو کان خبر ثقه مشروط به وجود مؤید که دلیل قطعی نیست صرفا شبیه و نظیر است، لو کان ذلک لااقل یکی از بزرگان ما در قدماء این را مطرح می کرد. این همه بحث حجیت خبر ثقه مطرح شده این همه عمل به روایات مطرح شده، یکی می گوید باید علم پیدا کنیم یکی می گوید لازم نیست علم پیدا کنیم بلکه ولو محفوف به قرائن هم نباشد عمل می کنیم که شیخ طوسی فرمود، اما هیچکس نیامد بگوید آقا لازم نیست علم پیدا کنیم از خبر ثقه، ولی یک مؤیدهایی در قرآن و سنت قطعیه باید داشته باشد مضمون این خبر ثقه. کسی تا حالا این را نگفته است. فرمول های عقلی نیست که ما صرف فرمول های ریاضی و عقلی را مطرح کنیم. اینها علم منقول است نه علم معقول، باید ببینیم کسی همچنین احتمالی داده در تاریخ فقه و اصول. آن هم جالب است که خیال می کنید ما مؤیدهایمان در فقه چی هستند؟ مثلا لاربا بین الوالد والولد خب این مؤید قرآنی اش چیست؟ مثلا بالوالدین احسانا است، نمی خواهم بگویم کسی این را گفته ها، می گویم لابد کسی که می خواهد مؤید پیدا کند اینجوری می خواهد مؤید پیدا کند دیگر. خلاف ضرورت فقه است اینجور مؤیدها را آوردن.

ما اصلا فقه مان بر اساس تفریق مجتمعات و تجمیع متفرقات است، اینجور مؤیدهایی ذکر کردن در فقه اصلا مسبوق به سابقه نیست. و در خیلی از موارد روایات مؤیدی حتی به همین شکلِ قرینه غیر قطعیه ندارند، چند نمونه می خواهیم پیدا کنیم خبر ثقه ای که مؤید داشته باشد در قرآن مؤید قابل توجه، نه مثل این مثال فرضی که زدم که لاربا بین الوالد والولد این مؤیدش وبالوالدین احسانا باشد، اینجور مؤیدها می شود پیدا کرد ولی به درد نمی خورد، محتمل نیست فقهیا که اینها منشأ حجیت بشود.

ولذا به نظر ما استدلال به این صحیحه ابن ابی یعفور بر عدم حجیت خبر ثقه یا بر اینکه شرط حجیت خبر ثقه وجود مؤیدهای غیر قطعی از قرآن وسنت هست این به نظر تمام نمی رسد.

آخرین روایتی که ممکن است به آن استدلال بشود بر عدم حجیت خبر واحد ظنی، روایتی است که هم در سرائر نقل می کند و هو در بصائر الدرجات.

در سرائر به سندی که مجهول هست می گوید: در کتاب مسائل الرجال هست که محمد بن احمد بن عیسی به امام علیه السلام نوشت: یسئله عن المنقول الینا عن آبائک و اجدادک علیهم السلام قد اختلف علینا فیه، فکیف العمل به علی اختلافه أو الرد الیک فیما اختلف فیه؟ علم منقول یعنی حدیثی که از آباء و اجداد بزرگوار شما به ما رسیده ما چه کنیم با وجود این اختلافی که در این احادیث هست، عمل بکنیم، چطور عمل بکنیم؟ امام در جواب نوشتند ما علمت أنه قولنا فالزموه و ما لم تعلموا فردّوه الینا.

گفته می شود که امام معیار داد، فرمود حدیثی که می دانید از ما صادر شده است به آن عمل کنید، نمی دانید از ما صادر شده عمل نکنید ولو خبر ثقه باشد.

در جواب از این روایت اولا گفته می شود که: سند این روایت ضعف است اعتباری به آن نیست. نقل صاحب سرائر که مشتمل بر سند مجهول است. اما کتاب بصائر الدرجات هم مشکل عدم سند صحیح به کتاب بصائر الدرجات مرحوم شیخ صفار مطرح می شود، که این بحث مفصلی است انشاءالله در جائی بحث می کنیم. به هر حال این اشکال سندی است به روایت.

اما اشکال دوم: این است که گفته می شود که این موردش اطلاق ندارد نسبت به غیر تعارض. مثل این می ماند که یکی بگوید: أیّ المسجدین احب الیک، در جواب بگوید که ما کان اکثر ازدحاما هو احبّ الیّ، خب این جواب مطلق است که هر مکانی اکثر ازدحاما باشد ولو تئاتر باشد احب الیّ؟ یا نه، آنی که سؤال کردی که مسجد بود. خب سائل گفته است که العلم المنقول الینا من آبائک و اجدادک علیهم السلام کیف العمل به علی اختلافه او الرد الیک فیما اختلف فیه؟ اصلا سؤال از حدیث مورد اختلاف و تعارض هست، امام در حدیثی که در آن تعارض هست معیاری دارد که اگر یکی از این دو حدیث را می دانید قول ماست عمل کنید آنی که شک دارید عمل نکنید، در فرض تعارض، اختصاص به فرض تعارض پیدا می کند.

سؤال وجواب: خب آنجا سئلته عن اختلاف الحدیث، آن اختلاف را ما احتمال دادیم به معنای تنوع حدیث باشد چون یرویه من نثق به و من لانثق به، بعد هم گفتیم اختلاف اگر به معنای تعارض هم باشد اما جواب امام مطلق است، إذا ورد علیکم حدیث. اینجا فرق می کند، ما علمتم انه قولنا مثل همان ما کان اشد ازدحاما فهو احب الی است که بعد از سؤل از اینکه أی المسجدین احب الیک گفته شود.

سؤال وجواب: آن مثل این می ماند که مثلا بگوید: نمرّ بالمسجد بعض المساجد مزدحم و بعض المساجد غیر مزدحم، در جواب بگویند که إذا وردتم مکانا و کان مزدحما فلاتدخلوا هذا المکان، دیگر اختصاص پیدا نمی کند به مسجد بلکه جواب مطلقی داد. مثالی که تناسب دارد با این روایت سرائر این است که می گوید ای المسجدین احب الیک؟ جواب می دهد که ما کان اشد ازدحاما فهو احب الیّ، یا ای الرمان احب الیک؟ می گوید ما کان اکبر فهو احب الیّ، معلوم است که این اطلاق ندارد بلکه در مورد رمان دارد می گوید. اینجا هم می گوید الحدیث الذی اختلف فیه فکیف العمل به علی اختلافه، در حدیث مختلف و مورد اختلاف چه بکنیم؟ در حدیث مورد اختلاف حضرت می فرماید: ما علمتم انه قولنا فالزموه وما لم تعلموا فردّوه الینا.

سؤال وجواب: فیکف العمل به علی اختلافه یعنی حدیث اختلاف و معارض داشت، نه وکیف العمل به علی الاختلاف فی صدوره بین الشیعة.

این روایت بیش از تعیین وظیفه در تعارض و اختلاف الحدیث ظهور ندارد.

اگر خبری قطعی الصدور بود وخبر دیگر قطعی الصدور نبود خب چه بسا این جزء بحث تمییز حجت از لاحجت است به قول آقای خوئی یا حالا ترجیح احدی الحجتین علی الاخری فی مقام التعارض. هر چی باشد این مطرح است که خبر غیر قطعی الصدور اگر تعارض کرد با خبر قطعی الصدور، خبر قطعی الصدور را اخذ و خبر غیر قطعی الصدور را طرح می کنیم به بیان های مختلفی که در جای خودش مطرح شده است. شاید این روایت همین را می خواهد بگوید، بیش از این را نمی خواهد بگوید.

سؤال وجواب: این روایت قاعده عامه که نگفته است، اگر قاعده عامه می گفت مثل اذا ورد علیکم حدیث، خب او قاعده عامه بود، اینجا ما علمتم این صلاحیت دارد که یعنی این دو تا حدیث مختلف آنی که می دانید از ماست عمل کنید آنی که نمی دانید عمل نکنید.

اشکال سوم به این روایت: این است که خود این روایت خبر واحد است، برفرض خبر ثقه باشد ولکن خبر ثقه ای است که می گوید خبری که مفید علم نیست عمل نکنید و خود این خبر هم مفید علم نیست. یلزم من حجیته التعبد بعدم حجیته. همان بحثی که در صحیحه ابن ابی یعفور مطرح کردیم اینجا هم می آید، که هم مشکل ثبوتی دارد که ما بگوئیم بقیه خبرهایی که علم آور نیستند حجت نیستند ولی این خبر با اینکه علم آور نیست حجت است. آخه این خبر چه امتیازی بر آن خبرها دارد؟ خب این هم در مظان جعل شاید باشد.

سؤال وجواب: اتفاقا خود همین در مظان جعل شاید باشد که می خواهد بگوید فقط آنی را که علم دارید عمل کنید، می خواهد راه تعبد به روایات را ببندد. پس چرا حضرت در آن روایت می فرمود که: لاعذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا؟ برای این بود که یک عده ای می گفتند که ما شک داریم که این ثقه راست می گوید یا نه و عمل نمی کردند، شاید یک عده ای تعمد دارند می خواهند بگوید فقط ما آن چیزی که خودمان یقین داریم عمل می کنیم آن چیزی که ثقات بگویند اعتماد نمی کنیم. در این خبر هم احتمال جعل هست.

برفرض ثبوتا هم تعقل کنیم که بگوئیم بله سائر خبرهایی که علم آور نیستند حجت نباشند ولی این خبر سرائر حجت باشد با اینکه علم آور نیست، ولو ثبوتا معقول باشد اما اثباتا دلیل ندارد. نه سیره همچنین خبری را حجت می کند که ما داریم تفکیک و تجزئه می کنید مضمونش را و با تحلیل خودمان دو تا مضمون برایش درست می کنیم که یکی از آنها می خواهد حجت باشد و دیگری حجت نباشد.

اشکال چهارم: این است که گفته می شود که خب ما نسبت باید بسنجیم بین این روایت و صحیحه احمد بن اسحق. صحیحه احمد بن اسحق مفادش این است که خبر ثقه حجت است، ما ادّی الیک عنّی فعنّی یؤدی فانه الثقة المأمون فاسمع له و اطع، خب گفته می شود که این تخصیص می زند روایت سرائر را، ما علمتم انه قولنا فالزموه صحیحه احمد بن اسحق می گوید اگر ثقه ای هم خبر داد فاسمع له واطع.

منتهی ما یک اشکالی در این جواب چهارم داریم. و آن این است که به نظر ما صحیحه احمد بن اسحق مفادش جعل حجیت برای خبر ثقه که نیست، نمی گوید خبر الثقة حجة تا بعد بگوئیم اختصاصش به فرض علم معقول نیست، چون اگر خبر ثقه مفید علم باشد دیگر حجیت خبر ثقه نمی شود می شود حجیت علم. اگر لسان لسان جعل حجیت برای خبر ثقه بود نمی شد بگوئیم ما مختصش کنیم به فرض علم، معقول نبود. ولذا صحیحه احمد بن اسحق می گفت خبر الثقة حجة می شد مخصص ما علمتم انه قولنا، می شد ما علمتم انه قولنا أو ورد علیه خبر الثقة. بلکه به نظر مثل آقای خوئی حکومت هم داشت، چون خبر الثقة علم حکومت پیدا می کند بر ما علمتم انه قولنا فالزموه. ولی ما حرفمان این است که بارها عرض کرده ایم صحیحه احمد بن اسحق نمی گوید خبر الثقة حجة، بلکه می گوید که عمری ثقتی فاسمع له و اطع. شاید امام این بیان را کرد تا مردم از سخن عمری وثوق و علم شخصی پیدا کنند. نه برای جعل حجیت برای خبر عمری تعبدا، بلکه یک بیانی بود برای اینکه مردم از این بیان امام وثوق و اطمینان پیدا کنند به صدق عمری و عدم خطاء عمری. احتمال این معنا هست، ولو خلاف اطلاق صحیحه است، اطلاق صحیحه می گوید فاسمع له واطع مطلقا ولو وثوق پیدا نکنی، اما قابل تقیید هست به فرض افاده علم و وثوق. چرا پس فرمودید العمری ثقتی؟ شاید غرض این بود که با همین حرف مردم دیگر وثوق عمری برایشان وجدانی بشود و علم پیدا کنند به حرف عمری. اطلاق دارد صحیحه احمد بن اسحق نسبت به خبر ثقه غیر مفید علم، ولی این اطلاقش قابل تقیید هست. فرق می کند با اینکه بگوید خبر الثقة حجة. خبر الثقة حجة معقول نیست بگوید بشرط افادة العلم، خب اگر علم پیدا کنیم که آن حجیت علم می شود نه حجیت خبر ثقه. اما صحیحه احمد بن اسحق که نکفت خبر الثقة حجة، گفت العمری ثقتی فاسمع له واطع، ما ادی الیک فعنی یؤدی، اگر فی علم الله خبر ثقه ای که مفید علم نباشد حجت نباشد، این کلام قابل حمل بر این است که امام اینجور فرمود تا ما وثوق و اطمینان پیدا کنیم به صدق عمری. پس نسبت بین صحیحه احمد بن اسحق واین روایت سرائر می شود عموم من وجه.

ولذا این جواب چهارم که ما بیائیم صحیحه احمد بن اسحق را اخص مطلق بگیریم بگوئیم مفادش حجیت خبر ثقه است و اخص مطلق است از روایت سرائر، ما در این مطلب مناقشه داریم.

ولکن آنچه که ما از جواب های دیگر دادیم فیه غنی و کفایة.

تا اینجا ادله منکرین حجیت خبر واحد را بررسی کردیم، هیچ دلیل معتبری اینها بر عدم حجیت خبر واحد نداشتند، فقط مشکلی که درست کردند این بود که با وجود مثل اجماع منقول سید مرتضی و صاحب سرائر ما دیگر اثبات سیره متشرعیه و یا حتی عقلائیه ممضاة بر عمل به خبر ثقه ای که مفید علم نباشد اثبات همچنین سیره ای برایمان بسیار سخت شد. این نتیجه این بحثها بود که دلیل منکرین حجیت خبر واحد معتبر نبود، اما خلل در جزم به سیره عقلائیه ممضاة و سیره متشرعیه بر عمل به خبر ثقه ای که مفید وثوق و اطمینان نباشد ایجاد کرد، که این بحث را انشاءالله در ادله قائلین به حجیت خبر واحد که استدلال به سیره کرده اند دنبال می کنیم.

## استدل القائلون بحجة الخبر الواحد بالادلة الاربعة:

الاول: الکتاب.

#### آیه نبأ

واولین آیه کتاب آیه نبأ هست: إن جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا.

به این آیه دو نحو استدلال شده است بر حجیت خبر عادل:

نحوه اول: از باب مفهوم وصف. نحوه دوم: از باب مفهوم شرط.

اما از باب مفهوم وصف تقریب هایی ذکر کرده اند. مرحوم شیخ تقریبی که ذکر می کند این است که فرموده در آیه فرمود إن جاءکم فاسق بنبأ، موضوع را خبر الفاسق قرار داد برای وجوب تبین. خبر فاسق یک حیثیت ذاتیه دارد که خبر است، خبر واحد است، یک حیثیت عرضیه دارد وآن این است که مخبرش فاسق است. وقتی می آیند وجوب تبین را معلق می کنند بر اینکه خبر فاسق است، این معلوم می شود فسق دخالت دارد در وجوب تبین، والا اگر فسق مخبر دخالت نداشت در وجوب تبین بلکه خبرعادل هم وجوب تبین داشت، ذکر این حیثیت عرضیه عرفا مستهجن بود. مثل این است که یکی بگوید این خون چرا نجس است؟ بگوئیم چون ملاقات کرده با بدن کافر. بابا خون ذاتا نجس است، شما تعلیلش نکن به عنوان عرضی ملاقات با بدن کافر. اینجا هم اگر خبر واحد وجوب تبین داشته باشد باید بگویند إن جاءکم نبأ، مستهجن است بگویند إن جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا، معلوم می شود که فاسق بودن مخبر دخالت دارد در وجوب تبین. خب وقتی که مخبر فاسق نبود وجوب تبین ندارد، وجوب تبین ندارد یعنی نیازی به تبین نیست، وجوب تبین و امر به تبین ارشاد به عدم حجیت خبر فاسق است، خبر عادل وجوب تبین ندارد ارشاد به عدم حجیتش نشده طبعا خبر فاسق حجت نیست خبر عادل که با او فرق می کند باید خبر عادل حجت باشد بلاتبین.

این تقریب اول برای مفهوم وصف. انشاءالله بقیه تقاریب فردا.